نگاهی به کتاب برهان وجودی از آنسلم تا فیلسوفان معاصر

منصور هیرآبادی

قصۀ برهان وجودی، قصۀ درازدامنی است. زمانی آنسلم، سوار بر مقدمات آن، جشن پیروزی گرفت و چنان به وجد آمد که پنداشت همه را در پذیرش خدا قانع کرده است؛ اما آن روز که رقیب ملحد خود را احمق می‌خواند، تصور نمی‌کرد که حتی برخی از همقطاران معاصرش هم بر مستی او بشورند. این همقطار او کسی نبود جز «گونیلو»، راهب شوریده حالی که بر تک‌تازی مستانه آنسلم خرده گرفت؛ به‌گونه‌ای که وی را وادار به توضیح و تقریر دوبارۀ برهانش کرد. نوبت به آکویناس که رسید آن را رد کرد؛ اما دکارت آن را با ارائۀ تقریری جدید، تأیید کرد. دیگر فیلسوفان هم به میدان آمدند، از پاسخ گاسندی به دکارت تا تقریر اسپینوزا و لایبنیتس و تا تیر خلاصی که کانت به زعم خود بر آن زد، همه و همه نقطه‌های عطفی بود که این برهان به خود دید؛ اما این، پایان ماجرا نبود و فیلسوفان نامداری چون شوپنهاور نیز به آن پرداختند. این نزاع همچنان ادامه یافت و به عصر حاضر نیز رسید. در عصر حاضر، فیلسوفان و اندیشمندانی چون هارتسهورن، نورمن مالکوم، آلستون و پلانتینگا به بحث و بررسی دربارۀ این برهان پرداختند و هنوز و همچنان، بحث و نزاع در این‌باره دغدغه فکری و دلمشغولی اندیشمندان به‌شمار می‌آید. اینها، همه نشانۀ اهمیت بالای این برهان در نظر اندیشمندان است. کتاب برهان وجودی از آنسلم تا فیلسوفان معاصر[1] یکی از صدها اثری است که در این‌باره تدوین یافته است. این کتاب، افزون بر این‌که ویراستۀ فیلسوف دین معاصر، آلوین پلانتینگا است، به مقدمۀ وزینی به‌قلم فیلسوف برجستۀ معاصر، ریچارد تیلور، مزین شده است. این کتاب، در واقع، دربردارندۀ اصل رسائل و مقالات شماری از اندیشمندان است که ویراستارِ کتاب در آغاز هر مقاله و رساله، چکیده‌ای گویا آورده است.

کتاب، مشتمل بر 2 بخش کلی است: بخش نخست،‌ با نام «برهان وجودی در تاریخ فلسفه»، دربردارنده دیدگاه شماری از فیلسوفان و اندیشمندان از سده‌های پیشین تا عصر حاضر است که از آنسلم آغاز و به شوپنهاور انجام یافته است. بخش دوم آن با نام «دیدگاه‌های معاصر دربارۀ برهان وجودی»، دربرگیرندۀ دیدگاه‌های اندیشمندان معاصر دربارۀ این برهان است.

بخش نخست، به‌طور کلی هفت فصل را دربر می‌گیرد. در فصل اول، تقریر نخست برهان وجودی را از فصل دوم تا چهارم (p. 3-6)کتاب Proslogion آورده است. در ادامه (p. 6-13) اشکالات گونیلو به این برهان و سپس پاسخ آنسلم به آنها (p. 13-24) آمده است.

در فصل دوم، دیدگاه آکویناس دربارۀ این برهان را به نقل از کتاب Summa Theological مطرح می‌کند. آکویناس در فلسفه، ملهم از نظام فلسفی ارسطویی است و در حفظ رویکرد ارسطویی تلاش می‌کند که واقعیت‌های خاصی از خلقت را که هر انسانی قادر به مشاهدۀ آنهاست، مبنای براهین خود قرار دهد. با این حال، به تبعیت از سنت الاهیاتی مسیحیت،‌ بر آن می‌شود که خدا واجب الوجود (موجود ضروری) یا وجودی است که عدمش محال است و این دیدگاهی است که بسیار نزدیک به این ادعای آنسلم است که هر تصور درستی از خدا داشته باشد، عقلاً نمی‌تواند عدم وجود خدا را تصور کند. با این حال، آکویناس معتقد است که نمی‌توان از این ادعا برهانی برای اثبات وجود خدا استنتاج کرد؛ چرا که نتیجۀ آن اثبات این امر است که وجود خدا امری بدیهی است؛ در حالی‌که وجود خدا بدیهی نیست یا دست‌کم برای ما انسان‌ها بدیهی نیست.

در فصل سوم (P. 31-50 ) دیدگاه رنه دکارت مطرح شده است. دکارت که امروزه وی را پایه‌گذار فلسفۀ جدید به‌شمار می‌آورند، در آن زمان بیش از همۀ اندیشمندان دیگر به ایدۀ آنسلم علاقه نشان داده بود. البته، وی از آنسلم نامی نمی‌برد و برهان وجودی را چنان مطرح می‌کند که گویی کشف خود اوست. در واقع، این برهان بیشترین هماهنگی را با رویکرد فلسفی وی داشت و کاملاً محتمل است که کتاب Proslogion آنسلم برای وی ناشناخته بوده باشد. دکارت معتقد است که در امور مربوط به متافیزیک حقیقت از راه عقل به‌دست می‌آید. هرچه که به‌لحاظ متافیزیکی صادق باشد، ضروری یا غیرقابل شک خواهد بود و هرچه که به‌لحاظ فلسفی کاذب باشد، محال خواهد بود. بنابراین، روشن است که وی بر آن خواهد بود که می‌تواند از طریق برهان متافیزیکی از طریق تصور خدا، وجود خدا را اثبات کند.

در ادامۀ این فصل، سه اشکال و پاسخ دربارۀ برهان دکارت مطرح می‌شود: 1) اشکال کاتروس (Caterus) ، یکی از معاصران دکارت؛ 2) اشکال گروهی از فیلسوفان و الاهی‌دانان قرن هفدهم و پاسخ دکارت به آنها؛ 3) اشکال گاسندی و پاسخ دکارت به وی.

در فصل چهارم از بخش اول، دیدگاه اسپینوزا مطرح شده است. اسپینوزا نیز بسان دکارت در تلاش است تا نظام فلسفی خود را با همان دقت‌های ریاضیاتی پیش برد و کتاب اصلی‌اش وی با نام اخلاق، گواه روشنی بر این نکته است. برهانی که وی برای اثبات خدا می‌آورد، با این که در قالب اصطلاحات جدیدی صورت‌بندی شده، چندان تفاوتی با برهان دکارت ندارد. وی، خدا را وجودی فرض می‌کند که اگر وجود داشته باشد، بذاته موجود است؛ یعنی موجودی که وجودش را از چیزی خارج از ذاتش نگرفته است. اگر خدا را چنین تصور کنیم، نمی‌تواند وجود نداشته باشد و هرگز نمی‌توان او را موجودی دانست که به وجود آمده باشد، یا وجودش را از دست بدهد؛ اما اسپینوزا، خدا را که به‌عنوان موجودی ضروری و قائم بالذات تصور می‌کند، با «جوهر»، یعنی با خود واقعیت، یکی می‌گیرد و معتقد است که هرچه که وجود داشته باشد، فقط در خدا وجود دارد و جدا از خدا نمی‌تواند وجودی داشته باشد.

در فصل پنجم (p. 54-58) ، دیدگاه لایبنیتس را مطرح و نقل شده است. با این‌که لایبنیتس تقریر دکارت از برهان وجودی را معتبر می‌داند، آن را ناقص تشخیص داده و درصدد تکمیل آن برمی‌آید.

در فصل ششم (p. 58-64) ، به نقل از نقد عقل محض، شاهد طرح دیدگاه ایمانوئل کانت هستیم. نقدی که کانت بر برهان وجودی مطرح کرد از دو بخش تشکیل می‌شود؛ اما مهم‌ترین بخش آن همان نقدی است که باعث رواج این سخن شد که «وجود محمول نیست».[2] البته، این نقد در اساس همان نقدی بود که گونیلو پیش از این بر آنسلم وارد کرد؛ اما دکارت با طرح آن در قالب مفاهیم فلسفی، به‌زعم خود تیر خلاص را به برهان وجودی زد. بر اساس این نقد، وی بر آن است که محمول حقیقی، محمولی است که به‌واقع،‌ شیء مورد بحث را توصیف کند و چیزی را بر ویژگی‌های شیء مورد نظر بیفزاید و حمل «وجود» بر شیء، چیز جدیدی را به خصوصیات آن نمی‌افزاید. بخش اول این کتاب، با نقل دیدگاه شوپنهاور (p. 65-67) به پایان می‌رسد.

بخش دوم کتاب، با نام «دیدگاه‌های معاصر دربارۀ برهان وجودی» دربردارندۀ 5 فصل اصلی است. در فصل نخست، دیدگاه جی. ای. مور(1873 - 1953G. E. Moore, ) مطرح می‌شود. مور در بحث خود برهان وجودی را ذکر نمی‌کند؛ اما بحث دقیقی دربارۀ این ادعا که «وجود محمول نیست» مطرح می‌کند؛ ادعایی که کانت و شوپنهاور برای برهان وجود مطرح کردند. مور می‌گوید پرسشی که باید در این‌جا مطرح کنیم این است که وقتی می‌گوییم وجود محمول است یا محمول نیست، به چه معناست. پلانتینگا، با تمجید از این مقاله،‌ آن را در وضوح و کمک به حل بحث، یک شاهکار می‌داند.

در فصل دوم این بخش (p. 86-110) ، شاهد بحثی از آلستون دربارۀ برهان وجودی هستیم. بحث آلستون دربارۀ ردیه‌هایی است که بر این برهان وارد شده است. خود وی از تلاش‌های سنّتی در راستای ردّ برهان وجودی، ناخرسند است؛ با این‌حال، برهان وجودی را منتج نمی‌داند و از همین‌رو، به ارائۀ ردّیه‌ای می‌پردازد که خود وی آن را جدید تلقی می‌کند. در فصل چهارم، دیدگاه جی. ان. فیندلای (J. N. Findlay) مطرح شده است. به‌تعبیر پلانتینگا، فیندلای، با طرح برهانی هم‌ارز با برهان وجودی و در عین حال برای اثبات عدم وجود خدا، فیلسوفان را شگفت‌زده کرد. برداشتی که وی از خدا دارد برگرفته از سنت یهودی - مسیحی است و همگام با آنسلم و دیگر اندیشمندان ارتدوکس تأکید می‌کند که باید خدا را به‌عنوان وجودی که شایستۀ پرستش است، موجودی مطلقاً ضروری و ابدی بدانیم و اگر بنا باشد چنین چیزی وجود داشته باشد، باید فی‌نفسه موجود باشد و به هیچ چیز دیگری وابسته نباشد. فیندلای، پس از طرح این مقدمات، بر خلاف لایبنیتس استدلال می‌کند که چنین وجودی یا محال است یا خود این مفهوم بی‌معناست. بدین ترتیب، فیندلای بر خلاف آنسلم که وجود خدا را از خود مفهوم «خدا» نتیجه می‌گیرد، در نقطه‌ای مخالف، عدم وجود خدا را از این مفهوم استنتاج می‌کند.[3]

دیدگاه چارلز هارتسهورن در بخش دوم از فصل چهارم مطرح شده است. چارلز هارتسهورن، یکی از طرفداران برجسته برهان وجودی است و همچنان که پلانتینگا می‌نویسد، احتمالاً بیش از دیگر فیلسوفان معاصر دربارۀ این برهان قلم‌فرسایی کرده باشد. اساساً، سراسر کتاب Man's Vision of God ، به بحث دربارۀ این برهان اختصاص یافته است. هارتسهورن دو تقریر از این برهان را در آثار آنسلم تفکیک می‌کند و معتقد است که نقد سنتی این برهان تنها به یکی از این دو تقریر وارد است و تقریر دوم از آن در امان است.

پس از دیدگاه هارتسهورن، در فصل پنجم از بخش دوم (p. 136-159) ، دیدگاه نورمن مالکوم مطرح شده است. مالکوم یکی از بارزترین و نافذترین مدافعان آنسلم است. او نیز همچون هارتسهورن دو تقریر از برهان آنسلم را از هم تفکیک می‌کند: تقریر نخست همان تقریری است که دکارت مطرح کرده است. مالکوم، همگام با کانت، این تقریر را رد می‌کند، ولی تقریر دوم، تقریری است که نه تنها به‌دنبال اثبات وجود خداست، بلکه درصدد است که بالضروره بودن وجود خدا را نیز اثبات کند، و این تقریر از نظر مالکوم درست است. دیدگاه مالکوم مورد توجه بسیاری از فیلسوفان دین قرار گرفته است و البته برخی همچون پلانتینگا و پل هِنِل به دیدگاه‌های او پاسخ داده‌اند. دو فصل آخر بخش دوم (p. 160-180) این کتاب به پاسخ پلانتینگا و هنل به دیدگاه مالکوم اختصاص یافته است. پلانتینگا ترمیم و اصلاح برهان وجودی از سوی مالکوم را نافرجام می‌داند. هنل نیز این تلاش مالکوم را مقرون به صواب نمی‌داند.

برهان وجودی از آنسلم تا فیلسوفان معاصر، کتابی خواندنی است که در عین ایجاز، سیر نسبتاً کاملی از این برهان در اندیشۀ الاهی‌دانان را دربر می‌گیرد،‌ فیلسوفان دین است. یکی از ویژگی‌های بارز این کتاب آن است که عین‌ نوشته‌ها و عبارات اندیشمندان گوناگون دربارۀ این برهان را بی‌هیچ دخل و تصرفی نقل کرده است. قدرت علمی بالای ویراستار این کتاب، که با احاطۀ کامل به دیدگاه‌ها، به‌خوبی از عهدۀ گردآوری و چینش آنها برآمده، ویژگی و امتیاز دیگر این کتاب است. امتیاز دیگر این کتاب این است که ویراستار کتاب در آغاز هر یک از فصل‌ها و دیدگاه‌ها، سعی می‌کند در قالب چند عبارت به معرفی فیلسوف مورد نظر و بیان اجمالی جوهرۀ اصلی دیدگاه‌های وی بپردازد. به نظر می‌رسد که اگر ویراستار کتاب، به دو نکته توجه می‌کرد، ارزش کتاب بسیار افزون‌تر می‌شد: نخست آن‌که تلاش می‌کرد اندکی بیش از وضع فعلی خلاصه دیدگاه‌ها را بیان می‌کرد؛ چرا که گاه در بیان خلاصه دیدگاه‌ها صرفاً به جهت نفی یا اثبات دیدگاه فیلسوف مورد نظر اشاره می‌کند؛ به گونه‌ای که محتوای اصلی دیدگاه وی از دید خواننده پنهان می‌ماند. دوم آن که بهتر بود پس از نقل دیدگاه فیندلای به نقل و بیان پاسخی که Hughes و رانیر (Ranier) به وی داده‌اند، می‌پرداخت.

پی‌نوشت‌ها

--------------------------------------------------------------------------------

[1]. The Ontological Argument from St. Anselm to Contemporary Philosophers, Edited by Alvin Plantinga, (NewYork: Anchor Books, 1965).

.[2] بسیاری می‌پندارند که این نقد از کانت که مبتنی بر انکار محمول بودن وجود است، به دوران پس از تحول فکری کانت و به اصطلاح پس از نگارش و انتشار کتاب نقد عقل محض مربوط است؛ در حالی که این نکته که وجود محمول نیست، نکته‌ای است که او در دورۀ اول فکری خود و تقریباً در سن 38 سالگی بیان کرده است؛ کانت کتابی دارد با نام تنها استدلال ممکن برای اثبات خدا در همان اوایل این نکته را بیان داشته است. نک:

Kant, Immanuel, Der einzig mogliche Beweisgrund, (Lincoln and London), p. 56.

[3] برخی نظیر Hughes و رانیر (Ranier) به این دیدگاه فیندلای پاسخ داده‌اند. نک:

G. E. Hughes and A. C. A. Ranier, in: Mind, 1949